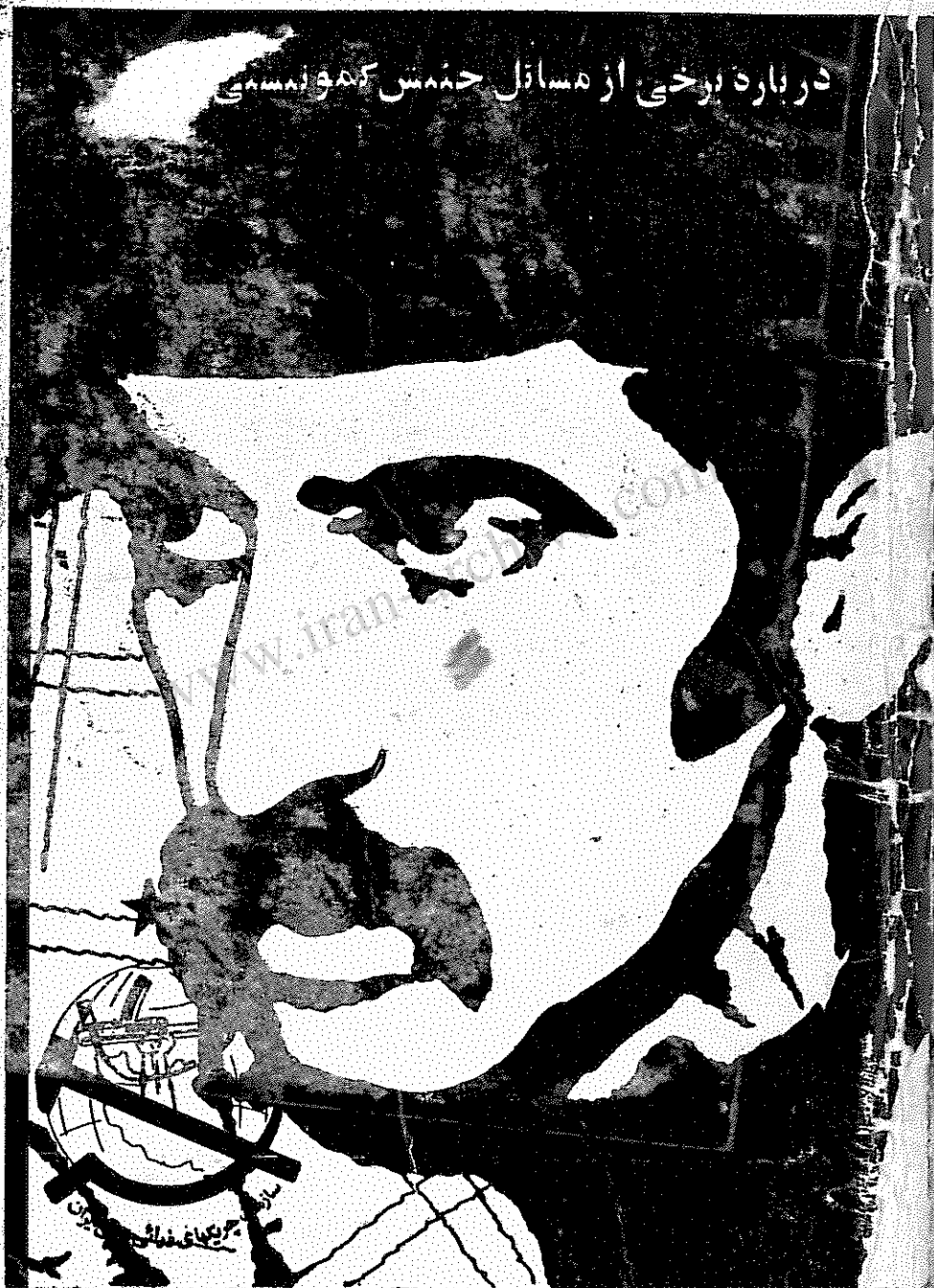


سخنی بارفقا

درباره برخی از مسائل حتمس کمونیستی



سازمان مرکزی فرهنگ و تفریح
جمهوری اسلامی ایران

MOSTAFA
MOSTAFA

سخنی بارفقا

درباره برخی از مسائل جنبش کمونیستی ایران

www.iran-archive.com

چریکهای فدائی خلق ایران

به خاطره
رفیق کبیر عباس مفتاحی
یکی از رهبران و بنیانگذاران
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
تقدیم میشود

www.iran-archive.com

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران

اکنون جنبش کمونیستی ایران زیر ضربات سخت ارتجاع قرار دارد. حوزه‌هایی از فعالیت علنی که در اثر مبارزه اخیر خلق ما و وضعیت سیاسی ناشی از آن بوجود آمده بود، با یورش سازمان یافته‌ای مواجه است. در اینجا و آنجا، در همه جا کمونیستها به بهانه‌های گوناگون مورد اذیت و آزار و تعقیب و شناسائی قرار میگیرند و یا زندانی، شکنجه و اعدام میشوند. با اینهمه، مثل همیشه جنبش کمونیستی ایران خرگوش وار از خواب برمیخیزد و دوباره بخواب میرود.

جنبش کمونیستی ایران بیش از ۷۰ سال است که در تاریخ کشور ما حیات دارد. این جنبش فرازونشیبهای بزرگ و کوچکی را پیمود، اما هیچگاه نتوانست آن کوشش لازم را بکاربرد تا از اینراه درازپرحادثه‌درسهائی بیاموزد (۱). اگر گهگاهی جریان‌ات‌سالمی راه افتادند، یا خیلی زود نابود شدند و یا نتوانستند به سیطره خود تداوم بخشند.

اگر قدمت جنبش کمونیستی ایران —

۷۰ سال می‌رسد، با کمی گذشت میتوان گفت قدمت سلطهٔ اپورتونیسیم بر جنبش کمونیستی نیز به ۷۰ سال می‌رسد. ۷۰ سال است که اپورتونیسیم چون بختکی بر سر آن افتاده است و پیکرش را کرخت کرده است.

پس چگونه میتوان بدون نقد راستین گذشته، بدون درس آموزی از گذشته، بدون درک مشخص قانونمندیهای حاکم بر این پروسه، بدون درک مشخص خصایص اصلی آن، عمل و نظر را صیقل داد و به راهیابیهای جدیدی دست یافت که فاقد ضعفها و سستیهای گذشته باشند؟

"خرده‌گیری" را با نقد مارکسیستی یکسان نگیریم. مسئله این نیست که تاکنون بر اشتباهات و کاستی‌های گذشته انگشت گذاشته نشده است، نه! ما نقدی را در مدنظر داریم که با نتیجهٔ حاصل از خود، فعالانه در بازسازی هر چه پرمضمون تر واقعیت حال شرکت میجوید و روحی جدید در کالبد واقعیت میدمد.

مثلاً "سالیان درازی است که کمیتهٔ مرکزی حزب توده ایران - که در حیات خود حتی لحظه‌ای هم نتوانست پیشرو واقعی پرولتاریا باشد - آماج حمله و مظهر نفرت اکثریت عظیم عناصر مارکسیست - لنینیست است. اما هنوز جنبش ما فاقد نقد مضمون مشخص ایدئولوژی این دارودستهٔ سرسپرده و خائن است. در یک

کلام هنوز از مضمون ضدمارکسیستی - لنینیستی - فعالیت‌های این دارودسته نقدی جامع و عمیق ارائه نشده است. همه با جریان مزبور مخالفند، اما اولاً "محتوای این مخالفت‌هایکسان نیست، ثانياً "تحلیلها در سطح باقی میماند. عمیق‌ترین آن دلایل تنها به تکرار انتقاداتی که بر رویونیسم خروشچی وارد است، محدود میشود. بیشک ما باین حوزه از نقد نیازمندیم. ولی بدنبال آن به بازتاب عملی این انحراف در جنبش خود و ارزیابی اندازهء تاء شیرگذاری آن و بررسی عواقب آن نیاز صدچندان بیشتر داریم. اما حرف ما در اینجانب نیز تمام نمیشود. مسئله‌ای که حائز اهمیت بسیار است، اشاعه این ایده‌ها در سطوح مختلف جنبش کمونیستی و تبدیل این ایده‌ها به نیروی مادی است. باید کوشش نمود تا ایده‌های کهنه و انحرافی را به شکست قطعی کشاند. باید شرایط و زمینه‌های ذهنی احیای آنرا نابود ساخت، تا آنجا که از حوزهء تاء شیرگذاری در رابطه نیروهای انقلابی بر واقعیات خارج شده و قادر به ایفای نقشی نباشند.

تنها با نقدی مشخص از ایدئولوژی واقعی (نه ادعائی) و سیاست واقعی (نه آنچه که فقط در قلمنامه می‌آید) است که میتوان به یک مرزبندی دقیق رسید. از یکسو نا همانندینای

نظری را نشان داد و از طرف دیگر بازتاب این ناهمانندیها را در پراتیک ترسیم کرد و آنگاه بر روی اهمیت عملی آن تاءکید ورزید. در غیر اینصورت ما نمیتوانیم از نفی دیالکتیکی سخن بگوئیم. در غیر اینصورت فرجام کار چیزی جز آن نیست که مثلاً " سازمان " انقلابی " !! دچار آن گشته است. آنها خود را از پرچمداران آشتی - ناپذیر حزب توده میدانند، ولی با همان منطقی فکر میکنند که حزب توده و با همان روشی کار میکنند که حزب توده. آنها روی دیگر سکه حزب توده هستند.

بدون نقدی از ایدئولوژی و سیاستی که در گذشته بود و آنچه که در حال جریان دارد، جنبش کمونیستی نخواهد توانست به مسائل عملی خود پاسخ درست و مثبت دهد. آنچه که در جنبش کنونی چشمگیر است، جدائی " تشکیلاتی " گروه - ها و سازمانها از یکدیگر است. اما میتوان این را نشان داد که این جدائی " تشکیلاتی " از یک مرزبندی دقیق دیدگاهی ناشی نمیشود. به یک معنی میتوان گفت این جدائی در سطح وسیعی از جنبش کمونیستی نتیجهای از بحران " روابط " است و حال آنکه از نظر ایدئولوژیک و سیاسی بنیادهای بسیار یکسانی بین گروههای مزبور وجود دارد (۲). ابتدا روابط تیره میشود و به دهها دلیل تشکیلاتی، دسته‌های درون سازمانها از

یکدیگر جدا میشوند، بعد در پی پیدا کردن لفافه نظری آن برمیاینند. البته دلایل عمیق همه اینها را باید درکل جنبش کارگری ایران مورد بررسی قرارداد، که در اینجا فرصت آن نیست. چگونه میتوانیم این همسانی را در میان بسیاری از گروهها و سازمانها نشان دهیم، نه از روی بررسی بازتاب عملی این تفکرات؟ اگر دیدگاههای آنها از یکدیگر تفاوتی کیفی داشت میبایست آنرا در تفاوت ماهیت و مضمون فعالیت این گروهها باز می یافتیم و حال آنکه چنین نیست. هر نقد ایدئولوژیک در حرکت خود باید به نقدی در جهان بینی برسد و اگر چنین شود، آنگاه کیفیت رابطه فاعل شناخت با واقعیت تغییر میکند، زیرا نحوه نگرش و حد شناخت ما از واقعیت بر کیفیت رابطه ما با آن تاء ثیری ژرف میگذارد. در حالیکه چنین تفاوتهای بنیادی، در چگونگی برخورد این گروهها و سازمانها، مشاهده نمیشود.

برخورد گروهها و جریانات مختلف درون جنبش کمونیستی با مشی مبارزه مسلحانه هم برخوردی جدی نبوده است (۳). اینان هیچگاه از این مشی نقدی دیالکتیکی ارائه نداده اند. تمام نقدهائی را که در ظرف این هشت سال از مبارزه مسلحانه انجام پذیرفته نگاه کنید و زحمت خواندن آنها برای یکبار هم که شده تحمل

کنید، آنوقت بلافاصله یک نکته جلب نظر خواهد کرد و آن اینکه هیچگاه به تحلیلی کسه " مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک " از اوضاع اقتصادی - سیاسی جامعه ارائه کرده بود، برخورد نشده است و در ضمن میبینید که تنها با تکرار یک سری اصول عام و بدیهی، بخیال خود " مشی چریکی " را رد میکنند. نویسندگان این نقدها پس از رونویس کردن این اصول از روی کتب مارکسیستی - لنینیستی، براستی وجدان خود را " آسوده " میکنند و از اینکه توانسته‌اند بانفی " مشی چریکی " هستی مبارزاتی!! خود را اثبات کنند، شاد و سرخوش میشوند.

اما این هرگز به معنای برخورد جدی نیست. هیچ مشی سیاسی را نمیتوان جدا از واقعیات مشخص اجتماعی به نقد کشید و بر پایه چنین نقدی آنها رد یا قبول کرد. برای رد یک مشی سیاسی از موضع پرولتری، باید با تکیه کامل بر واقعیات مشخص اجتماعی و درک قانونمندی و جهت آن نشان داد که دینا میسمهای اجتماعی در آن بازتاب نیافته‌اند تا مشی مزبور بتواند ضمن حفظ محتوای پرولتری خود، رشد دینا مییک خویش را نیز تضمین نماید و در نتیجه مشی مزبور قابلیت حل عملی مسائل مبارزه و پیشبرد اهداف مورد نظر را ندارد. تنها چنین

نقدی، نقدی زنده است و قادر است تا جنبش را چه از نظر عملی و چه از نظر نظری به غنای عالیتری برساند.

میتوان به بسیاری از گروهها و سازمانها این ایراد را گرفت که پیروان "عقل سلیم" اند. اینان در برخورد با مسائل و واقعیات عمدتاً "به توانائیهای ذهنی، سطحی و تجربه محدود خود تکیه میکنند؛ نه به عقل مارکسیستی. در واقعیت زنده و گسترده آنچه را که با عقل آنها "جور" درنمیآید، نمیپذیرند، بدون آنکه از خود بپرسند محتوای این "عقل سلیم" واقعاً تا چه حدی مارکسیستی - لنینیستی است و تا چه اندازه توانسته تجربیات غنی مبارزه را در خود ذخیره کند. بسیاری از همین گروهها و جریانها درون جنبش کمونیستی از فقدان یک تحلیل جامع از شرایط اقتصادی - اجتماعی کشورمان مینالند و با نظاره به جای خالی آن به ندبیه و زاری مینشینند. اما باید از خود پرسید چه کسانی باید باین کار مبادرت ورزند و گناه این فقدان بر گردن کیست؟ آیا این ناله‌ها را میتوان دال بر احساس مسئولیتی جدی دانست؟ بدون شک نه، زیرا تاکنون هیچگونه برخورد جدی از جانب آنها در این زمینه صورت نگرفته است. چنین مینماید که از نظر اینان - علی‌رغم تمام آن شکوه‌ها - میتوان با "وجود!!" چنین فقدان‌های بدرستی کار

کرد.

جریان‌ات مزبور با مارکسیسم - لنینیسم نیز برخوردی خاص!! خود دارند. بنظر میرسد درک آنها از انطباق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط ویژه، همانا تکرار جزء به جزء تجربه انقلابات بزرگ است. آنها فکر میکنند اگر ما تجربه روسیه را با همان روند و همان مشخصات تکرار کنیم، یا اگر تجربه چین و ویتنام را با همان مختصات پیاده کنیم، آنوقت بمعنی آنستکه مارکسیسم - لنینیسم را با واقعیت مشخص ایران تطبیق داده‌ایم. همین منطق تفکر آقایان را و امیدارد تا اگر کسی پیدا شد و گفت "عصر لنین تصویری از جنگ توده‌ای طولانی نداشت" دلشان بدرد آید و اشک ریزان ندیده سردهند که "لنین مورد بی‌تفاوتی قرار گرفته است" و بدین - ترتیب لنین را از سطح یک انقلابی کبیر به سطح یک غیب‌گو تنزل میدهند. از آنجاکه اینان تطبیق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط مشخص را همچون یک تطبیق هندسی تصور میکنند، در نتیجه الگوسازی جزو خصایص بارز شیوه تفکرشان میشود.

ما گفتیم این گروهها در برخورد با مشی - های سیاسی مختلف با تکرار یک سری اصول "عام" آنرا قبول یا رد میکنند. بدون آنکه رابطه زنده بین آن اصول و فعالیت‌های خود را نشان

دهند. گفتیم که از فقدان یک تحلیل جامع اقتصادی - اجتماعی مینالند. الگوسازی شیوه اصلی تفکرشان است. تطبیق مارکسیسم - لنینیسم را با شرایط ویژه همچون یک تطبیق هندسی می - فهمند و از نظر عملی تکرار جزء به جزء تجربه‌ای که در آستان‌ها "رفقای کنیری همچون لنین و مائو قرارداد داشته‌اند (۴). از اینها چه نتیجه‌ای میتوان گرفت؟ در آنچه که گفته شد یکی از خصایص اصلی این جریانها نمودار میشود و آن شانه خالی کردن از ارائه تحلیل مشخص از واقعیت مشخص است. هر جا که پای تحلیل مشخص بمیان می‌آید، جای آقایان خالی است. در آثار آنان جز جمله‌پردازی و عبارت‌پردازی بی - روح و احکامی که در پس آن هیچ دلیلی نمی‌آید، چیز دیگری یافت نمیشود. تاءکید اینان بر " اصول عام " در واقع بمعنی وفاداری واقعی به جوهر انقلابی مارکسیسم - لنینیسم نیست، بلکه فقط و فقط برای فرار از تحلیل مشخص است. آنها در حقیقت با توسل جستن به اصول عام تمایلات عملی حقیر خود را تئوریزه میکنند و نمیخواهند پراتیک خود را هر چه انقلابی تر سازند. اما اینکه چگونه این حکم میتواند به یک نیروی مادی در کل جنبش کمونیستی تبدیل شود به یک سری عوامل ذهنی و عینی بستگی دارد. از نظر ذهنی درک درست و قابلیت ذهنی

برای تلفیق اصول عام با وظایف مشخص سیاسی از جمله عوامل بسیار مهم است، از نظر مارکسیسم-لنینیسم "وظیفه" در رابطه با ضرورت و امکانات بالقوه و بالفعل پدیده اجتماعی مورد نظر تعیین میشود. بنا بر این وظایف سیاسی در رابطه با اوضاع مشخص سیاسی و ضرورت و امکانات نهفته در آن تعیین میشود. در متن چنین شیوه تفکری است که شیوه های عمل در رابطه با نیروهای که بالفعل عمل میکنند، تعیین میگردد. پس تعیین وظایف نه در حیطه ذهن، بلکه به حیطه عین تعلق دارد. این ذهن نیست که وظایف را تعیین میکند، بلکه بقول "پاولف" این "آقای واقعیت" است که مضمون آنرا تعیین مینماید و آنچه بر عهده ذهن میماند "کشف" این وظایف است.

اما چنین برخوردی با مسئله اولاً محتاج به تحلیل مشخص از اوضاع است و این خود یک روح دلیر و خستگی ناپذیر میخواهد. اما برای کسانی این مسئله نیز مطرح است که: نتیجه این تحلیل چه میشود؟ آیا نتیجه آن، تمایلات عملی آنها را نمیکنند و این تمایلات عملی - که در زیر توضیح بیشتری در این مورد میدهیم - خودسد و مانعی برای دستیابی به شناخت درست واقعیت میشود؟

ثانیاً، جنبش پرولتری و در مقیاس کلی،

جنبش توده‌ای باید آنچنان گسترش و عمق‌ی بیابد که عملاً بقای هر سازمان و گروه را در رابطه با خود به درک صحیح مسائل مشخص مشروط کند و عملاً هرگونه توهم و ذهنیگری را زائل نماید و با آنرا از عملکرد اجتماعی قوی بازدارد. تنها و تنها این نیروی سترگ است که میتواند اپورتونیزم را از آخرین سنگرها پیش بیرون کشد و آنرا خلع سلاح نماید و در رابطه با بسیاری از جریان‌ات درون جنبش کمونیستی ایران، بطور واضح و روشنی تمایلات عملی آنها را برملا سازد. باری، تا وقتی مسئله این باشد که رابطه خود را با واقعیت نه بر اساس شناخت درست و صحیح از آن، بلکه بر اساس تمایلات ذهنی و عملی خود تنظیم کنیم، دیگر نیاز مبرمی به تحلیل مشخص نداریم، بلکه کافی است تا برای این تمایلات از لابلای متون لفافه‌ای پیدا کنیم. و اینجاست که "اصول عام" بکار می‌آید!! اصول عام، همواره خصلتی تجربیدی دارند، بهمین جهت این امکان را فراهم می‌آورند تا با تفسیری "خاص!!" از آن، تمایلات ضد انقلابی را بجای انقلابی جازد. آثار "کمیته مرکزی" را بخوانید ببینید چگونه در تاء یید رفرم شاه از قوانین دیالکتیک و آموزشهای لنین سوء استفاده میکنند. بر بخش عظیمی از جنبش کمونیستی ایران جو خاصی مسلط است. در آنجا، بجای آنکه اصول

عام رهنمای عمل باشند، بجای آنکه این اصول مضمون کلی پراتیک انقلابی باشند (زیرا که خود این اصول انقلابیند)، تنها به لفافه‌ای بی معنی و بی روح تبدیل میشوند. اگر بر روی مبارزه ایدئولوژیک تاءکید میشود، تنها بخاطر شانه-خالی کردن از زیر بار پراتیک انقلابی است و نه برای هرچه غنی تر ساختن آن. صحت این گفته وقتی اثبات میگردد که به مضمون مبارزه ایدئولوژیکی پیشنهادی آنان توجه کنیم.

برای اولین بار رفیق کبیرمان مسعود احمدزاده برای نقطه ضعف بزرگ جنبش کمونیستی ایران انگشت گذاشت و نظر صریح خود را در این مورد ابراز داشت. او نوشت: " خلاصه ما در جنبش کمونیستی بین المللی امروز که اساساً در کشورهای زیرسلطه جریان دارد، کمتر با آثار تئوریکی نظیر کاپیتال، آنتی دورینگ، و یا ماتریالیسم و امپریوکریتیسیم روبه‌رو میشویم. آیا این امر مبین آن نیست که از نقطه نظر تئوری ناب، جنبش کمونیستی بین المللی که بطور کلی با عمل مستقیم انقلابی روبروست نه فرصت و نه نیاز آنرا دارد که به کار پردازد؟ آیا این امر نمیرساند که ما بیش از هر وقت به پراتیسین احتیاج داریم تا به تئوریسین؟ "

این جملات رفیق مسعود برای اپورتونیستها

خاصیتی دوگانه داشت (و دارد). باین معنا که هم باعث اندوه و هم باعث شادیشان میشد. آنها در نزد خود شادمانه و درمقابل جنبش با لحنی اندوهبار ندا درمیدادند که: "رفیق مسعود احمدزاده از اهمیت تئوری میگاهد، برای آن ارزش قائل نمیشود، و بدینوسیله یکی از جنبه‌های مبارزه طبقاتی را که بزرگان ما آنهمه بر آن تاءکید میکردند، از یاد میبرد و بالکل انکار میکند". آنها این جمملات را اینگونه تفسیر میکردند: "رفیق مسعود میگوید تئوری بی تئوری، همه چیز عمل". و پشت‌بند آن جملات بالا را با صدای بلند میخواندند (و میخوانند). از این بگذریم که اپورتونیست‌ها چه میکنند - اینرا خودشان هم میدانند - بیائید از خود بپرسیم: معنای واقعی این جملات چیست و در پس آن چه ایده اساسی نهفته است؟ رفیق مسعود در این قسمت بر دو مسئله اساسی انگشت میگذارد: یکی رابطه عام و خاص و دیگری رابطه تئوری و پراتیک.

رفیق مسعود با اشاره به کتابهای بزرگی چون کاپیتال، آنتی دورینگ و در حقیقت این مفهوم را بیان میکند که مضمون کلی و خطوط کلی فعالیت ذهنی و عملی روشن شده است و اکنون آنچه میماند پیوند زدن این مضمون و خطوط کلی با شرایط خاص و پراتیک است.

اگر مارکسیسم را نداشتیم، پرولتاریا همچنان در چنبر ندانم کاری گیر کرده بود و در چنین شرایطی وظیفه تاریخی پیشاهنگان واقعی پرولتاریا این بود تا وضعیت او را در منظومه روابط طبقاتی جامعه تعیین کنند و همچنین شرایط رهایی او را نشان دهند. بدون چنین کوششی پراتیک آگاهانه انقلابی امکانپذیر نبود، بهمین جهت اثری چون کاپیتال بیرون میآید و جهت حرکت پرولتاریا را تعیین میکند. و انجام این وظیفه هبلور خود را در فعالیت‌های شدید تئوریک یافت. ماتریالیسم و... در دفاع از یک جهانبینی و هرچه غنی تر ساختن آن و دمکراسی نوین بیان صریح چگونگی رابطه پرولتاریا با دیگر طبقات خلقی در مبارزه ضد امپریالیستی است. این آثار که تبلور تجربیات و بررسی علمی پرولتاریا و نمایندگان فرهخته آنست، مضمون کلی فعالیت انقلابی را تعیین کرده اند و از این پس حتی گسترش هرچه بیشتر آنها در گرو پراتیک انقلابی است. جهانبینی و ایدئولوژی پرولتاریا معلوم است، مسئله اکنون برسر تعیین وضعیت پرولتاریا در یک کشور مشخص و راهباییهای عملی مشخص برای رهایی اوست. مسئله برسر تلفیق عام و خاص است، نه برسر تعیین و پیدا کردن قانونمندیهای عام. پس، از نظر رفیق مسعود

اصول عام ارزش والای خود را از دست نداده‌اند، بلکه آنچه او بر روی آن اصرار می‌ورزد، استفاده انقلابی از این اصول در حل مسائل جامعه است. درست برخلاف اپورتونیست‌ها که خود را در محدوده اصول عام زندانی میکنند و از آن فراتر نمیروند و در نتیجه نمیتوانند جوهر انقلابی این اصول را دریابند.

بدینسان وقتیکه رفیق مسعود میگوید: " آیا این امر نمی‌رساند که ما بیش از هر وقت به پراتیسین احتیاج داریم تا به تئوریسین؟" این هرگز بمعنای انکار نقش تئوریسین نمیتواند باشد، بلکه در ارتباطی تنگاتنگ با ایده بالاست. مسئله اینست که کاریک تئوریسین جمع‌بندی قوانین کلی است. اعتقاد رفیق مسعود برای این بود که این تئوری عام وجود دارد، آنچه برای ما باقی میماند گام گذاردن از این حیثه، یعنی حیثه تئوری، به حیثه عمل است. آنچه میماند استفاده عملی و انقلابی از این تئوری انقلابی است و نه طوطی وار حفظ کردن متون. رفیق مسعود میگوید: " کافیت نگاه‌ها به اسناد جنبش کمونیستی بیافکنیم تا کم شدن اهمیت تئوری را در مقایسه با مبارزه سیاسی - عملی دریابیم ". نتیجه بلاواسطه مبارزه تئوریک دگرگون کردن رابطه شناخت‌شناختی انسان با واقعیت است. اینکار برای پرولتاریا

بعنوان یک طبقه انجام پذیرفته است ، آنچه باقی میماند تغییر عملی روابط عینی است و این برعهدهٔ مبارزهٔ سیاسی عملی است . تنها از طریق پراتیک است که میتوان روابط موجود را واقعا " دگرگون کرد . درحالیکه تئوری مضمون و جهت این تغییر و تحولات را نشان میدهد ، پراتیک موجد این تغییر و تحولات میباشد . تئوری در دسترس است ، پس باید آنرا به حوزهٔ عمل کشاند و با رهنمائی آن ، واقعیت را تغییر داد .

بخش عظیمی از جنبش کمونیستی ایران ، مبارزهٔ ایدئولوژیک را از مبارزهٔ سیاسی عملی جدا میکنند . درحالیکه از نظر مارکسیسم - لنینیسم مبارزهٔ ایدئولوژیک جدا از مبارزهٔ سیاسی و منفک از آن هرگونه ارزش انقلابی خود را از دست میدهد . در ضمن در همینجا باید به خصوصیت دیگر مبارزهٔ ایدئولوژیک پرولتاری توجه کرد . خصوصیتی که آنرا از چگونگی مبارزهٔ ایدئولوژیک دیگر طبقات متمایز میسازد و آن اینست که این مبارزه وحدت نیروها را درگرو دگرگون کردن جهت گیری این نیروها ، تصحیح تفکر و بینش و پالایش شناخت آنها نسبت به واقعیت میداند . این مبارزه در پی آن نیست که تنها با جایگزینی یک سلسله ایده ها بجای یک سلسله از ایده های دیگر به نیروی مادی خود

ببفزاید، بلکه غیرازاین، درستی این ایده‌ها یعنی انطباق حتمی آنها برواقعیت عینی نیز مطرح است. بدینترتیب مبارزهٔ ایدئولوژیکی که در درون جنبش کمونیستی جریان دارد، با این اهداف انجام میگیرد که با دگرگون کردن بینش و شناخت افراد با واقعیت و منطبق ساختن آن با واقعیت به یگانگی افراد بایکدیگر دست یابد. و این دگرگونی اگرچه با شکل گوناگون صورت میپذیرد، ولی اساساً این پراتیک انقلابی است که آنرا هرچه بیشتر ممکن میسازد. مبارزهٔ ایدئولوژیک با این خصوصیات برای پرولتاریا یک سلاح است. سلاحی برای صیقل دادن هرچه بیشتر پراتیک، برای پیشبرد هرچه قاطعتر مبارزهٔ طبقاتی و نه چیزی غیرازاین. بنابراین آنچه گفته شد، از موضع پرولتاری، مبارزهٔ ایدئولوژیک محتوای اصلی خود را باید از وضعیت خاص پرولتاریا و مشکلات و معضلاتی که در پراتیک مبارزاتی او وجود دارد بگیرد، نه احکام مجرد و "اصول عام"! آنطور که اپورتونیستها میفهمند.

اصول عام که خود جمع‌بست تجربیات پرولتاریای جهان و حاصل بررسی حرکت اجتماعی و از آن جمله جامعه سرمایه‌داری است، محتوای مشخص خود را تنها در درک و فهم وضعیت خاص و مسائل مشخصی مییابد که پرولتاریا در یک

منظومه روابط عینی مشخص با آن درگیر است .
 براین اساس اگر جنبش کمونیستی ایران
 برآنستکه به وحدتی عمیق برسد و ازاین تفرقه
 رهایی یابد، تا آنجاکه به مبارزه ایدئولوژیک
 مربوط میشود، باید مضمون مبارزه ایدئولوژیک
 خود را درجهت مسائل مشخص جامعه ایران و مسائل
 مبارزه طبقاتی و ملی آن قرار دهد و با تمام
 انحرافات رنگارنگ مبارزه کند. مبارزه
 ایدئولوژیک برسر مسائل مشخص همواره رجوع به
 اصول عام را از جانب مارکسیست - لنینیستها
 اجتناب ناپذیر میگرداند و حال آنکه مبارزه
 ایدئولوژیک برسر اصول عام لزوماً به مسائل
 مشخص بالفعل کشیده نمیشود.

مبارزه ایدئولوژیک باید در خدمت مبارزه
 طبقاتی پرولتاریا باشد. باید مضمون آن
 روشنگر مضمون عملی و شیوه های مبارزاتی طبقه
 کارگر برای نیل به اهداف فوری و تاریخی او
 باشد. در غیر این صورت مبارزه ایدئولوژیک فاقد
 هرگونه عملکرد انقلابی است.

توجه صرف به اصول عام و تبدیل آن به
 محور مبارزه ایدئولوژیک، جدا از مسائل مشخص
 اجتماعی و مبارزاتی جامعه ما، مانع از آن شد
 تا نیروهای مارکسیست - لنینیست به مطالعه
 جدی اوضاع و احوال جامعه ما بنشینند. و در
 نتیجه آمادگیهای لازم را برای پیشبرد حرکت خود

از پیش تدارک ببینند. بهمین جهت هر ضربه کوچکی آنها را غافلگیر میکند و " نقشه " های آنها را نقش بر آب میسازد. آنها مجبور میشوند هر بار پروسه را از نو آغاز کنند، و این نیز بعلت فشارهای عینی نیمه کاره متوقف میشود. بدین ترتیب فرصت ادامه کاری که شرط ضروری مبارزه سیاسی است از بین میرود. این نتیجه از آنجا حاصل میشود که برنامه ریزی و " نقشه " آنها بر حسب محاسبات عینی نیروهای واقعی عمل کنند، در واقعیت تنظیم نمیشود، بلکه فقط طرح ریزی آنها بر ذهنیات دوراز واقعیت آنان متکی است.

باید اصل تلفیق عام و خاص را بدرستی فهمید و آنرا بکار برد. باید فهمید که اصول تنها جهت حرکت را نشان میدهند. باید توانائی پیوند زدن بین اصول کلی و درست را با شرایط مشخص سیاسی پیدا نمود. باید دانست آئینه عینی عام و خاص به فعالیت مادی خود انسانها نیز بستگی پیدا میکند. در بسیاری مواقع آنها هستند که باید با پراتیک خود آنچه زمینهای را ایجاد کنند که شرایط لازم برای یگانگی مادی عام و خاص فراهم آید.

بر اساس آنچه گفته شد می‌خواهیم به رفقای خود توصیه کنیم که امر آموزش تئوریک را چگونه و با چه بینشی جلو ببرند. بدون شک هر کسی که موضع پرولتری را اختیار میکند موظف به آموختن تئوری عام انقلاب پرولتری است. تردیدی نیست که بدون این سلاح، یعنی مارکسیسم-لنینیسم انقلابی، نمیتوان مبارزه طبقاتی پرولتاریا را به پیش برد و به نتیجه مطلوب رساند. نمیتوان مسائل اجتماعی را دزجهت آرمانهای این طبقه حل نمود. اما مهم اینست که به چه شیوه‌ای این امر را انجام دهیم و از لحظه آغاز با چه بینشی پروسه را آغاز کنیم. آنچه که در آموزش تئوریک معمول است، در مطالعه صرف کتابهای کلاسیک، آثار مارکس، انگلس، لنین و، تلنبا رکردن یک سری نقل قول در ذهن خواننده است. البته آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسم بدون خواندن دقیق آثار بنیادگذاران مکتب مزبور، امکانپذیر نیست. اما صرف خواندن و مطالعه و حفظ کردن متون نمیتواند بمعنی آموزش مارکسیسم-

لنینیسم تلقی شود. مفهوم آموزش، بخصوص وقتی از آموزش مارکسیسم - لنینیسم صحبت میکنیم، از این فراتر میرود. در تحلیل نهائی پروسه^۶ آموزش، پروسه^۶ تبدیل شناخت به نیروی مادی است. در پروسه^۶ آموزش چیزهایی را که فرا-میگیریم باید با زتاب آنرا در عمل خودبیباییم. مارکسیسم - لنینیسم را فرا میگیریم تا آنرا در تمام شئون زندگی خود جاری سازیم و در مبارزه^۶ طبقاتی همچون سلاحی برنده از آن استفاده کنیم. بنا بر این معیار تعیین کیفیت آموزش ما باین امر بستگی دارد که تا چه حد محتوای واقعی آن ایده‌ها را جذب کرده و تا چه حد آنرا به نیروی مادی در وجود خود تبدیل کرده‌ایم. ممکن است ما دهها کتاب مارکسیستی - لنینیستی را بسا " دقت "! فراوان بخوانیم، یعنی واقعا " به مغز خود فشار بیاوریم تا آنرا بفهمیم؛ ولی نهایتا " چنین امری تحقق نپذیرد. یعنی پس از آنکه آنها را با تمام رساندیم، این مارکسیسم - لنینیسم نباشد که بر ذهن ما سلطه یافته‌است. بعبارت دیگر ادراک مارکسیستی - لنینیستی پیدانکرده باشیم. این واقعیت را در تمام زندگی روزمره خود و در احوال اطرافیان خویش و یابانگه‌ها به آکادمیسین‌های بزرگ و کوچک شرق و غرب میتوانیم مشاهده کنیم.

خود مارکس و انگلس و بعدها لنین بایسن

مسئله بارهای بار اشاره کردند. مارکس در قبال جوانانی که خود را مارکسیست میدانستند، و بخیال خود آثاری در جهت اثبات درستی تزه‌های مارکس بیرون میدادند - اما با درکی ساده - انگارانه - خیلی ساده و به طنز گفت: "من مارکسیست نیستم". انگلس بارهای بار تاء کید کرد که: "تئوری ما شریعت جامد نیست، بلکه رهنمای عمل است". و لنین مکرراً "در مقابل اپورتونیزم برای این امر تاء کید ورزید.

اگر تئوری "شریعت جامد" نباشد، آنگاه

آموزش آن نیز آموزشی جامد نیست. آموزشی قالبی نیست. نمیتوان با حفظ قسمتهائی از متون و تکرار بجا و نابجای آن، امر آموزش را تحقق یافته فرض کرد. و اگر تئوری رهنمای عمل باشد، پس خود را همچون کتاب گشوده‌ای باز میگذارد تا در ارتباط با واقعیت و نتایج حاصل از عمل هر چه بیشتر خود را غنی سازد. این تئوری، بعزت بینش انقلابی خود همواره امکان تطبیق خود با شرایط مشخص را محفوظ نگاه میدارد. تنها چنین تئوریست که میتواند بر درفش خود بنویسد: "حقیقت مشخص است، مجرد نیست". تنها چنین تئوریست که میتواند جسورانه نداد دهد که: "آموزش ما دگم نیست، بلکه رهنمون عمل است" (انگلس، به نقل از لنین - درباره برخی از خصوصیات).

پس با این توصیفی که خود بنیانگذاران مارکسیسم - لنینیسم از مکتب خود ارائه میدهند نمیتوان تئوری مزبور را در بیکرشته نقل قول - های بلند و کوتاه خلاصه کرد، نمیتوان آنرا تمام شده فرض کرد. لنین خود میگوید: " ما مارکسیسم را بعنوان یک علم تمام شده نمی بینیم، بلکه آنرا علمی میدانیم که پایه های اساسی آن توسط مارکس و انگلس ریخته شده است " (نقل بمعنی از لنین). همه اینها نشاندهنده پتانسیل انقلابی تئوری مارکسیسم - لنینیسم است. اگر درک ما از آموزش مارکسیسم - لنینیسم در ردیف کردن و ازبرکردن نقل قولها باشد، هرگز نمیتوانیم به درک واقعی مارکسیسم - لنینیسم نائل آئیم.

پس معنی فراگیری و یا آموزش مارکسیسم - لنینیسم چیست؟ آموزش مارکسیسم - لنینیسم یعنی جذب جهان بینی ماتریالیسم و دیالکتیک، یعنی فهم دیدگاهی که مارکسیسم - لنینیسم از آن به واقعیات اجتماعی مینگرد؛ یعنی فهم جوهر طبقاتی و انقلابی مارکسیسم - لنینیسم. باید کوشش نمود تا نحوه برخورد طبقاتی و معرفتی مارکسیسم - لنینیسم را بیرون کشید و بعد با همان دیدگاه با واقعیات اجتماعی مشخص برخورد نمود. تنها در این صورت ما قادر خواهیم بود تا همواره ضمن حفظ جوهر انقلابی مارکسیسم - لنینیسم

آنها با واقعیت مشخص و زنده تطبیق دهیم و بر اساس آن، پراتیک خود را بنحوی هدایت کنیم که در جهت ایدئولوژی و آرمانهای پرولتری باشد. میتوان با برخی مثالها، مسئله را روشنتر بیان کرد. مارکس و انگلس اعتقاد داشتند که انقلاب پرولتری در کل اروپا باید انجام پذیرد. لنین نیز انقلاب در یک کشور واحد را مطرح کرد. اپورتونیستها با استناد به آثار مارکس و انگلس، او را به باد انتقاد گرفتند. اما امروز، لنینیسم مکمل مارکسیسم گشته و از آن جدائی ناپذیر است. در اینجا مسئله، اساسی انقلاب پرولتری بود. شرایطی که مارکس و انگلس در آن میزیستند، آنچنان شرایطی بود که تحقق این امر را در سراسر اروپا مطرح میکرد. شرایط در زمان لنین عوض شده بود و در نتیجه امکانات نیز تغییر یافتند. امکان انقلاب در یک کشور واحد پیدا شده بود. لنین توانست این تغییر شرایط را درک کند و در نتیجه آن، مسئله اصلی و اساسی، یعنی برپا کردن انقلاب پرولتری را جامعه عمل بیوشاند. اما اپورتونیستها که (بهر علت که میخواهد باشد) خود را محدود بیک نظر مشخص درباره شرایط مشخص نموده بودند، نمی توانستند این امر را درک کنند و در نتیجه همواره در عقب جنبش پرولتری قدم برمیداشتند و گاه حتی به مقابله با آن برخاستند.

در جنبش بین‌المللی کمونیستی، از جمله در ایران، اپورتونیست‌ها همواره از این تفاوت، یعنی تفاوت بین دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم و تبلور مشخص این دیدگاه در شرایط مشخص، سوء استفاده‌های فراوانی نمودند. مثلاً "در ایران بهنگام انتخابات نمایندگان مجلس "حبرگان" سازمان‌ها و گروه‌های بسیاری، بعزت تمایلات عملی خود، قصد شرکت در آنرا کردند. آنها برای اثبات درستی کار خود مجبور بودند تا آنرا به جامه مارکسیسم - لنینیسم بپارایند. چه کردند؟ آنها بسراغ کتاب‌های لنین رفتند تا با "انتخاب" نقل قول‌های از او، کار خود را توجیه نمایند (۵). و حال آنکه حتی در همان آثاری که این نقل قول‌ها از آن بیرون کشیده شده، لنین با وضوح تمام دیدگاه مارکسیست‌ها را راجع به مسئله مزبور بیان کرده است.

باید با دقت فراوان این تفاوت را درک کرد؛ تفاوت بین دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی و تبلور مشخص آنرا. در حالی که دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم همواره باید حفظ شود و همواره باید بکار گرفته شود و در تمام طول پروسه مبارزاتی یک فرد یا یک سازمان ثابت و پایدار بماند، اظهار نظرهای مشخص تنها می‌توانند بعنوان تجربیات انقلابی مورد بررسی و کنکاش قرار گیرند.

بنا بر این هدف از آموزش تئوری مارکسیسم - لنینیسیم، یادگیری نحوه نگرش نسبت به واقعیات اجتماعی و درک جهت و مضمون پراتیک طبقه کارگر است. آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسیم در نهایت بخاطر و برای عمل است. آموزش تئوریک باید ما را قادر سازد تا هرچه بهتر بتوانیم واقعیات اجتماعی را بشناسیم؛ هرچه بهتر بتوانیم مضمون طبقاتی این واقعیات را تعیین کنیم؛ هرچه بهتر بتوانیم مبارزه طبقه کارگر را منطبق با این واقعیات تنظیم کنیم؛ هرچه بهتر بتوانیم عمل خود را صیقل دهیم و جلو ببریم.

پس در پروسه آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسیم باید تمام هم خود را برای تقویت تفکر مارکسیسم - لنینیسیم و درک جوهر طبقاتی و انقلابی آن مبذول داریم. میتوان گفت هسته اصلی آموزش مارکسیسم - لنینیسیم فراگیری جهان بینی ماتریالیسم دیا لکتیک است. همانطور که گفته شد، نباید در امر آموزش خود را با این یا آن ایده ای که انعکاس یک شرایط مشخص است محدود نمائیم و بعد قصد آن کنیم تا آنرا طابق النعل بالنعل در دل یک واقعیت دیگر پیاده کنیم.

برخی از رفا بین آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسیم و برخورد با مسائل مشخص،

در ذهن خود شکاف ایجاد میکنند. آنها مراحل کار خود را اینگونه فرمولبندی میکنند: "اول تئوری عام را فرامیگیریم، بعد سراغ مسائل مشخص میرویم". این فرمول کاملاً نادرست و اساساً فاقد جوهر انقلابی است.

هیچگاه نباید آموزش تئوریک را از مسائل زنده^۶ اجتماعی، منجمله از مسائل موجود در درون جنبش کمونیستی، جدا کرد. اگر ایندو را از یکدیگر جدا کنیم، هماهنگی ذهن و حرکت عین را نمیتوانیم حفظ کنیم و همواره از انجام عمل انقلابی محروم میمانیم. باید آموزش عام را در رابطه با مسائل خاص پیش برد؛ باید در همان حد توانائی از طریق پرس و جو، از طریق مطالعه و برخورد با افراد، مسائل موجود را شناخت و بعد از خود پرسید: "نحوه برخورد مارکسیستی - لنینیستی با این مسئله چگونه است؟". و برای این مبنا برای یافتن جواب درست و حل عمیق مسئله^۶ مزبور به مارکسیسم - لنینیسم رجوع کرد و آن مسائل را در جهت این مکتب فکری حل کرد. تنها در اینچنین پروسه ایست که آموزش مارکسیسم - لنینیسم محتوای واقعی و مضمون زنده^۶ خود را نشان خواهد داد. و بعلمت وجود همین رابطه است که آموزش مارکسیسم - لنینیسم پایان ناپذیر است و همچون کتابی همیشه گشوده، در مقابل ما قرار میگیرد.

بدون شک ، این کار مشکل است . ولی هر
 نوآموز مارکسیسم - لنینیسم ، از همان ابتدا
 باید این واقعیت را قبول کند و بپذیرد که
 آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسم یک پروسهٔ
 پیچیده و کاری طاقت فرسا است . نباید آنرا
 آسان گرفت . اما باید اینرا هم در نظر داشت که
 بشرط کوشش و پیگیری میتوان بر تمام مشکلات
 فائق آمد . مهم آنستکه آنرا جدی گرفت ، مشکلات
 آنرا تحمل کرد و از آنها نهراسید . مارکس در
 جملاتی زیبا به بهترین وجهی این ایده را بیان
 کرده است . او نوشت : " در علم هیچ شاهراه*
 عریضی وجود ندارد و فقط کسی که خستگی ناپذیر
 از راههای سنگی آن صعود میکند ، قادر است به
 قلهٔ پر تلاؤلوء آن دست یابد " . مارکسیسم -
 لنینیسم یک مکتب عمیقا " علمی است . بایسد
 کوشش نمود تا از درک ساده انگارانسهٔ آن دوری
 جست و برای بکارگیری آن در شناخت واقعیات و
 نفوذ تا اعماق آن ، سعی فراوان نمود . تنها در
 اینصورت است که میتوان به پراتیک نیز عمق و
 غنا بخشید .

در اینراه موانعی وجود دارد . تنبلی ذهن ،
 کم حوصلگی و تمایلات حقیر عملی . اینها از
 مهمترین موانع در راه آموزش تئوریک اند . کار

* تاءکید از ماست .

تئوریک در چارچوب مارکسیسم - لنینیسم به بررسی های مکرر، به تحقیق و به آزمونهای متعدد احتیاج دارد. درحالیکه یک ذهن تنبل هرگز نمیتواند چنین پروسه‌ای را تحمل کند. یک ذهن تنبل بیشتر گرایش بدن دارد تا برای رها شدن از بند مشکلات و آسودگی خاطر بهمان اولین نتایج حاصله بسنده کند و بدینترتیب فرصت تحقیق و تاءمل بیشتر را بخود نمیدهد.

بهرحال، رفقای ما باید با دقت و جدیت تمام امر آموزش تئوریک را پیش ببرند. و ازهم- اکنون برای اجتناب از تکرار تجربه غلط جنبش کمونیستی ایران، باید محور اساسی جنبش آموزشی را بر روی مسائل زنده اجتماعی، برسر شرایط مشخص اقتصادی - سیاسی ایران، برسر مسائل مبارزه طبقاتی و ملی جامعه ما و بازتاب این مسائل در جنبش کمونیستی ایران قرار دهند و با اتکاء به انرژی خستگی ناپذیر خود، تمام مشکلات و موانعی را که در این مسیر قرار دارند از میان بردارند.

تا وقتیکه مبارزه ایدئولوژیک در خدمت سیاست و در خدمت راه‌های عملی برای مبارزه طبقاتی و ملی پرولتاریا قرار نگیرد، مسلماً جنبش کمونیستی ما نمیتواند راه بجائی ببرد. در مبارزه طبقاتی، هر نیروی طبقاتی در پیک منظومه روابط عینی جای دارد. در چنین منظومه‌ای جمله‌پردازی و عبارت‌پرگذازیها، هرچقدر هم که زیبا و جالب باشند، حلال مشکلات نیستند. تنها با راه‌جوئیهای عملی است که جنبش کمونیستی ایران میتواند رشد هرچه بیشتر خود را تضمین کند و خطرات و موانع واقعی را از سر راه بردارد. راه‌جوئیهایی که بر اساس تجربه جنبش خلق ما، پراتیک مشخص طبقه کارگر و تجربیات خود جنبش کمونیستی قرار داشته باشد.

اگر بخواهیم بر یکی از ضعفهای بخش عظیمی از جنبش کمونیستی ایران انگشت گذاریم، همانا کم‌بها دادن به حل عملی مسائل است. آنها بیشتر میکوشند معضلات و مشکلات جنبش را در ذهن خود، و بنحوی ایدآل، حل کنند. مثلاً سالهای سال است که مرحله‌بندی و طبقه‌بندی

آنها از مسائل جنبش کمونیستی و مبارزه توده‌ها آزمایش خود را پس داده است. اما هرگز بفکر غنا بخشیدن و تکامل آن نبودند و نیستند.

آنها برای حل مسائل روشنفکران انقلابی، مسائل مبارزاتی توده‌ای و مبارزه با رژیم، شکافهای مرحله‌ای ایجاد نمیکنند. " اول باید روشنفکران انقلابی به وحدت برسند (یعنی مسائلشان را حل کنند)، بعد باید به حل بعضی از مسائل در ارتباط با توده‌ها پرداخت، آنگاه مبارزه با رژیم را بطور قطعی آغاز کرد".

همه چیز باید شسته و رفته پیش رود. تجربیات تمام جنبشهای انقلابی، از جمله تجربیات مبارزات خلقی درون خود جامعه ما، نشان داده است که هیچگاه چنین راه سراسری وجود نداشته است.

مسائل روشنفکران انقلابی، تهیه وسائل لازم برای مبارزه با رژیم و یا حل برخی از مسائل توده‌ها، اینها همه و همه مسائلی هستند که بطور همزمان در مقابل جنبش قرار دارند و حل هر یک از آنها به دیگری بستگی پیدا میکند. در بسیاری مواقع حل آنها باید بطور همزمان صورت پذیرد. اینرا عینیت میگوید.

بنابراین، این نوع مرحله بندی کردن، از آنجاکه با دینامیسمهای واقعیت انطباق ندارد - حتی با کمی پس و پیش کردن - در واقعیت امر، قادر

نیست مسئله‌ای را حل کند.

آنچه که در این مرحله بندی کم بها میشود، مسئله^۶ سیاست است. رفیق پویان زمانی نوشت:

"کمبها دادن به سیاست از خصایص بـارز اپورتونیسم است". و برآستی که چنین است. جنبش کمونیستی ایران همواره در لحظات قطعی در این امر تزلزل نشان داده است و با کمبها-دادن به سیاست، فرصتهائی را از دست داد. فرصتهائی که میتوانست پایه‌های مادی قویتری را برای او تهیه ببیند. در جنبش اخیر خلق مانیز این امر بوضوح نمایان است و اکنون نیز این کمبها دادن به فرصتها و عدم شناخت موقعیتهای مناسب، بطرز چشمگیری خود را نشان میدهد. مثلاً" به بیانیه شماره ۱ "کنفرانس وحدت" توجه کنید. جزیک مشت حرفهای کلی مثل: "دامن زدن و رهبری یک مبارزه سیاسی و مستقل طبقه کارگر را جزو وظایف اساسی مارکسیست-لنینیستها و گامی تعیین کننده* در ارتباط با مسئله مبـرم جنبش یعنی* تشکیل حزب طبقه کارگر میدانند" و یا یک شعار استراتژیک کلی مثل "برقراری جمهوری دمکراتیک خلق"، هیچ چیز دیگری دستگیرتان نمیشود. بهیچوجه آنها خـود را دلمشغول مسائل مبـرم مبارزه سیاسی فعلی

* تا^۶کید از ماست.

نمینمایند و بهمین جهت هیچگاه در فکر ارائه شعارهای تاکتیکی صریح برای طبقه کارگر (حتی فقط برای طبقه کارگر) نیستند. این شانه خالی کردن از وظایف مبارزاتی است.

اگر در متد تفکر سیاسی لنین دقت کنیم، میبینیم همواره مسائل باین شکل مطرح میشود: با توجه باین واقعیات بالفعل، پیشا هنگ چه نقشی میتواند در ارتقاء مبارزه ایفا کند؟ پرولتاریا چه وظیفه‌ای در قبال جنبش انقلابی دارد؟ و بعد باشعارهای صریح عملی، آنها را روشن کرده و تمام هم سازمان خود را برای تحقق آن بکار می‌گرفت. اما در ایران ما عادت شده است که حرفهای کلی بزنند و همه چیز را بصورت مبهم آن باقی بگذارند.

در بخش اعظمی از جنبش کمونیستی ایران این نقص ناشی از عدم تمایل آنها به پراتیک فعال انقلابی است. تمام تجربیات مبارزه انقلابی پرولتری نشان میدهند که مسائل مطروحه در بین روشنفکران انقلابی، تنها در پرتو مبارزه خود توده‌ها و تجربیات حاصله از آن و در جریان مبارزه فعال آنها بر علیه وضع موجود، حل شدنی است؛ تنها با گسترش مبارزه توده‌هاست که میتوان هم به حل واقعی مسائل درون جنبش کمونیستی ناائل آمد و هم به وسائل هر چه عالیتر مبارزه طبقاتی دست یافت. بین این

سه جنبه، نه شکافهای عظیمی وجود دارد و نه تقدم و تاخر زمانی مطرح است. مجدانه باید کوشید تا این مسائل را بموازات یکدیگر حل کرد. اما این دیدگاهها با نتایج عملی بسیار ناگواری همراه است. معتقدین این دیدگاهها میخواهند با کرنش در مقابل وضع موجود، "وضع موجود" را حفظ کنند تا بحیال خود قادر باشند نقشه خود را به مرحله اجرا درآورند. آنان میخواهند با تنزل دادن شعارهای انقلابی تا سرحد ممکن از خطر هجوم دشمن و در غلطیدن به اتوپسیسم!! رهایی یابند. باین دلیل از همان ابتدا، زاویه محدودی به دید خود میبخشند و حوزههای محدودی را برای فعالیت خود انتخاب میکنند و بدین ترتیب باریگر از ضرورتهای حرکت واقعی و عینی جدا میافتند و قادر نمیشوند تا وظایفی را که واقعیت عینی در مقابل آنها میگذارد درک کنند. از سوی دیگر بعزت مخالف ذهنیات آنها با واقعیات، هرگز نمیتوانند نقشههای خود را به مرحله فرجام برسانند. حاصل همه اینها، ائتلاف انرژی بخش بزرگی از جنبش است که به تبع آن نیروهای مزبور نمیتوانند در دگرگونی واقعیت سهمی فعال در جهت مطلوب ایفا نمایند.

تنزل دادن شعارها تا سطح ممکن برای حفظ وضع موجود، نه با واقعیات عینی مبارزه

همخوانی دارد و نه با تئوری مبارزه^۶ طبقاتی که جوهر اساسی مارکسیسم - لنینیسم است .
 پرولتاریا در مبارزه^۶ خود هیچگاه نباید حاضر شود که خود را تا سطح طبقات دیگر تنزل دهد . پیشاهنگان پرولتاریا همواره کوشش میکنند تا با کار پیگیر و گسترده ، هژمونی پرولتاریا را در درون جنبش تاء^۶ مین کنند . این وظیفه ، همواره وظیفه محوری جنبش کمونیستی است . اگر در یک شرایط مفروض هنوز امکان تحقق بلافاصله این امر وجود ندارد ، این بدان معنی نیست که پیشاهنگان پرولتاریا تنزل شعارهای طبقه^۶ کارگر را تا حد شعارهای طبقات دیگر بپذیرند و آنرا امری ناگزیر تشخیص دهند . بالعکس آنچه مطرح میشود اینست که کمونیستها برای ایجاد شرایطی که امکان فوق رابه واقعیت تبدیل میکنند ، چه کوششهای وسیعی باید انجام دهند و چه فعالیتهایی از جانب آنها باید صورت گیرد . در هیچ شرایطی از موضع پرولتری تسلیم پذیری در مقابل وضع موجود مجاز نیست .

از نظر عملی هیچگاه طبقات حاکم ، در پروسه^۶ مبارزه^۶ طبقاتی ، دست روی دست نخواهند گذاشت و در مقابل دشمنان طبقاتی خود منفعل نخواهند نشست . هر وضعیت سیاسی ، نتیجه چگونگی رابطه^۶ نیروهای طبقاتی با یکدیگر است . مسئله هر نیروئی ، بنابه جایگاه و قدرتی که در این

منظومه از تضادها دارد و نقشی که در پروسه بازی میکند، درحفظ و یا تغییر آن مؤثر است. جدا از این حکم نمیتوان به برنامه ریزی سیاسی و تشکیلاتی مبادرت ورزید.

بین وضعیتی که محصول ضعف درونی طبقه حاکم باشد و وضعیتی که ضعف درونی طبقه حاکم محصول فشار مادی طبقه یا طبقاتی انقلابی از جامعه است که بر علیه او برخاسته اند، از زمین تا آسمان تفاوت است. در حالت اول دگرگونی وضعیت میتواند صرفاً "به حل تضادهای خود حاکمیت منوط شود؛ در حالت دوم نیروهای انقلابی، خود با اتکاء به نیروی خود، وضعیتی را بوجود میآورند و تا وقتی که این نیروی لازم را در اختیار ندارند، نمیتوانند از آن وضعیت برای گسترش هر چه بیشتر دامنه فعالیت خود استفاده کنند و زمینه را هر چه بیشتر برای گسترش دینامیک خود مهیا سازند.

در هیچ حالتی مارکسیست - لنینیستها در مقابل وضع موجود کرنش نخواهند کرد. آنها تنها وضعیتی را تاءبید میکنند که شرایط هر چه بهتری را برای بسط و گسترش تعرض پرولتاریا فراهم میآورد. باید این حقیقت را بخاطر داشت که: تعرض جوهر سیاست پرولتری است. حتمی عقب نشینی و حالت دفاعی، در این چارچوب قابل تبیین است. چه زمانی عقب نشینی درست است؟

زمانیکه امکان و شرایط بهتری را برای تعرض گسترده تر فراهم میسازد. اینک تعرض جوهر سیاست پرولتاریا است، خود ناشی از موقعیت مادی پرولتاریا میباشد، زیرا پرولتاریا تنها بانفی کامل نظام طبقاتی میتواند به رهائی خویش دست یابد. بهمین جهت تا وقتی پرولتاریا و یابنجوی از انحاء شرایط احیاء مجدد نظام طبقاتی وجود دارد، پرولتاریا نمیتواند "وضع موجود" را، وضع آخرین یا ایستگاه آخر بپندارد و تمامی مساعی او در نفی "وضع موجود" و ارتقای آن به پله های بالاتر تکامل، که آزادی او با آن ملازمه دارد، صرف میشود. نمایندگان پرولتاریا که تدوین کنندگان آگاه سیاست او هستند، نمیتوانند این قانون رادر نظر بگیرند. آنها از هر موقعیتی سود میجویند تا هرچه سریعتر پرولتاریا را به عرصه حاد مبارزه طبقاتی، یعنی به عرصه سیاست، بکشانند.

پس اگر بنا باشد وضعیتی بشرط نرسول شعارهای پرولتری تا حد یکی دیگر از طبقات اجتماعی حفظ شود و یا بشرط محدود بودن فعالیت مبارزاتی پرولتاریا و نمایندگان آن، از جانب هیئت حاکمه برسمیت شناخته شود، این وضعیت به چه کار پرولتاریا میآید.

همه آنهائی که چنین وضعیتی را میپذیرند

و آنرا تاء یید میکنند، بدون شک به تسلیم طلبی طبقاتی در غلطیده اند. تمام کوشش روشنفکران انقلابی باید مصروف آن شود تا دامنه فعالیت پرولتاریا و خود را گسترش دهند؛ باید صرف آن شود تا مواضع هر چه عالیتری را در مبارزه طبقاتی برای پرولتاریا بدست آورند. پس اگر شرط وجود موقعیتی، عدم فعالیت زنده و فعال پرولتاریا و روشنفکران انقلابی باشد، چه فایده؟

بسیاری از اپورتونیستها دم از تکیه بر نیروی توده ها میزنند، ولی هیچگاه به محتوای واقعی این سخنان توجهی ندارند. وقتی مارکسیست-لنینیستها میگویند که همواره بر قدرت و نیروی توده ها اتکاء دارند، در واقع این حقیقت را بیان میکنند که آنها در عرصه سیاست اساساً بر مبارزه طبقاتی تکیه میکنند نه بر زدوبندهای بین رهبران و یا قراردادهای نا-پایدار سیاسی که در سطح بالا و جدا از توده ها بین رهبران بسته میشود.

عشق و علاقه مفرط بسیاری از اعضای جنبش کمونیستی ایران به کار علنی، باعث میشود تا رهنمودهای تابناک مکتب خود را فراموش کنند. آنها طبق معمول با بیان ایده های درست، ولی قلب محتوای راستین آن، میخواهند زشتی کار خود را بپوشانند. این درست است که مارکسیسم-

لنینیسم هرگز کار علنی رانفی نمیکند، ولی همواره آنرا در پرتو این سوءال قرار میدهد: به چه قیمتی؟ با چه نتیجه‌ای؟ کار علنی، حوزه‌ای از فعالیت‌های مبارزاتی است؛ اگر این حوزه بتواند تحرک بیشتری بمبارزه ببخشد، آنوقت قابل استفاده است؛ اما اگر بخواهد مانع رشد محتوای آن شود، آنوقت نمیتواند مورد تاءبید مارکسیست - لنینیستها باشد.

این دیگر برعهده نیروهای مارکسیست - لنینیست است که منطبق با شرایط و تحمیل مشکلات فراوان آن، شیوه‌هایی از مبارزه را انتخاب کنند که باعث پیشبرد مبارزه انقلابی پرولتاریا میشود.

بسیاری از این گروه‌ها و سازمانها، مارا متهم میکنند که اساساً اعتقاد به کار علنی نداریم و در پی استفاده از آن نیستیم. از نظر اعتقادی بهیچوجه چنین چیزی در ضمیر ما نیست. آنچه که، مثل همیشه، بحث باید روی آن متمرکز شود، تعیین جایگاه این حوزه از فعالیت‌های مبارزاتی و رابطه آن با وظایف اساسی است. دیگر اینکه بر اساس تئوری مبارزه طبقاتی، باید این نکته را درک کرد که حفظ و گسترش یک زمینه و یا بطور کلی زمینه‌های فعالیت مبارزاتی، به چگونگی تناسب قوای طبقاتی مشروط میشود. ما باید این زمینه‌ها را

با پراتیک و فعالیت مبارزاتی طبقه و خود ایجاد کنیم، نه آنکه انتظار صدقه و هدیه هیئت حاکمه را داشته باشیم و تازه بخواهیم با کوتاه آمدن، با عدول و با دست برداشتن از اصول اساسی جنبش کمونیستی، آنها را بدست آوریم. ما اعتقاد داریم که عدم درک همین مسئله بظاهر کوچک، ما را در راه جوئیهای عملی و پیشبرد مبارزه فلج میسازد و در نتیجه نمیتوان مراقب اوضاع بود و مبارزه را هر دم با محتوایی غنی-تر و عالیتر به پیشبرد.

از کمیته مرکزی حزب توده ایران و "سازمان انقلابی" (!!) و یکی دوتا دیگر از سازمانهای "واقعا" (!!) مارکسیستی - لنینیستی بگذریم، آنها در مقابل وضع موجود آشکارا کرنش میکنند و بقول همان نویسنده "توده‌ای" "سردر آخور زرین قدرت روز دارند". و چه بهتر است که در مقوله‌ای جداگانه بررسی شوند.

اما سازمانها و گروههای کمونیستی نیز عملاً در مقابل شرایط موجود موضعی منفعل گرفته‌اند و همچنان منتظر لطف و مرحمت "بورژوازی لیبرال" (!!) و "گرایش مترقی" (!!) درون هیئت حاکمه و تزلزل خرده بورژوازی "درون هیئت حاکمه" (!!) و روی آوری او به گرایش انقلابی هستند.

از وقتی که جنبش توده‌ای اخیر ایران آغاز شده تا کنون، جنبش کمونیستی ایران لنگ لنگان بدنبال توده‌ها حرکت کرد. عدم آمادگی جنبش کمونیستی بهنگام شکل‌گیری جنبش خلق ما ونحوه نگرش او، که طبق آن هنوز بین موقعیت بوجود آمده و خیزش انقلابی توده‌ها فاصله زیادی مشاهده میکرد، و در مقابل، سرعت اوج‌گیری خود جنبش و علاوه بر همه اینها، کم‌کاری بیش از حد سازمانهای کمونیستی در آن اوضاع و احوال و یکسری عوامل دیگر، دست‌بدست هم داده و مانع از آن شدند تا جنبش بتواند از عهده انجام آن وظایفی هم که میتوانست بردوش گیرد، برآید. با وجود اینهمه، "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" تنها سازمانی بود که مقبولیت توده‌ای داشت و نیروی نسبتاً بزرگی را بدنبال خود میکشید، بنحویکه سایر بخشهای جنبش کمونیستی مجبور بودند - بخصوص در آن اواائل - فعالیتهای خود را در میان توده‌ها، از جمله طبقه کارگر، تحت‌لوا و نام او پیش‌برند. هر ذهن ساده‌ای این حقیقت را میفهمد که این مقبولیت ناشی از

گذشته مبارزاتی این سازمان بود. تجربه عینی مزبور بار دیگر نشان داد که چگونه سوابق مبارزاتی یک سازمان، در یک موقعیت انقلابی رابطه آن سازمان با توده‌ها را کیفیتاً تغییر میدهد.

ناآگاهترین و عقب مانده‌ترین بخشهای توده‌ها نیز که تحت تأثیر تبلیغات شدید ضد-کمونیستی قشریون مرتجع قرار گرفته بودند، حساب فدائی را از "کمونیسم" جدا میکردند. زیرا برای آنها، آنهمه "بدیهائی" که در وجود کمونیستها بود!! و در ذهنشان فرو کرده بودند، در عینیت وجود چریکهای فدائی خلق نمیگنجید. همین پشتوانه توده‌ای بود که حتی رژیم کنونی را و امیاداش علی‌رغم تمام مخالفت‌های ایدئولوژیکی و سیاسی اش با فدائی، ظاهر نسبتاً احترام آمیزی را نسبت به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران حفظ کند.

رژیم این نفوذ را به عینه تجربه کرده بود، از جمله در حادثه ترکمن صحرا. مشخص بود که ادای احترام بخشهای از رژیم حاکم به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، از یکسری اصول اخلاقی و پایداریات ایدئولوژیکی نشاءت نمیگرفت، بلکه دقیقاً ناشی از نفوذ توده‌ای این سازمان و عملکردهای اجتماعی مهمی طی سالها مبارزه بود که چنین نفوذی میتوانست

برای چنین سازمانی فراهم سازد. بهمین جهت آنها میخواستند با رفتار کجدارومریز و بدست آوردن دل اینان، با گرفتن پز میل به وحدت، این نیرو را در جهت پیشبرد اهداف خود حفظ کنند و یا لاقلاً زمینه حسن تفاهم را از بین نبرند. کاملاً روشن بود که این رفتار ملاطفت آمیز، که البته با لطف طرف مقابل هم تواءم شد، امری دیپلماتیک بوده و نمیتوانست ادامه یابد. این برعهده سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و دیگر نیروهای جنبش کمونیستی بود تا این حقیقت را بفهمند و با توجه به مختصات رژیم، آمادگی لازم را برای رویارویی مستقیم و آشکار آماده سازند.

رژیم مسلماً "نمیتوانست بلافاصله بعد از قیام "انقلابی" (بخوانید ارتجاعی، بخوانید محمدرضا شاهی) رفتار کند، نمیتوانست "در هر کوی و برزن چوبه دار بیاویزد"، این بهار آده او نبود؛ این او نبود که به اشتباه "انقلابی" رفتار نکرد، بلکه این ضرورتها عینی جامعه، این فشار توده ها بود که اجازه نمیداد تا او "انقلابی" رفتار کند. چگونه امکان داشت در حالیکه خود را منادی آزادی قلمداد میکرد و در مقابل رژیم شاه آنهمه وعده و وعید فریب آمیز را به توده ها داده بود، یکباره بیاید و تمام آن دستاوردهائی را که خود مزدم با کوشش و

مشقت بدست آوردند و درعش آن جان دادند، از چنگ آنها بر باید؛ چگونه میشد مطبوعاتی را که چکمه پوشان از هاری هم نتوانستند بزانو در آورند، به بند کشید؛ چگونه میشد بلافاصله هر صدای آزادیخواهی را به بهانه "توطئه" و "ضد انقلاب" با چماق و تفنگ خفه کرد. افزون بر همه این ملاحظات، رژیم هنوز فاقد یک سیستم زور سازمان یافته بود؛ فاقد نیروئی بود که بتواند با خیال راحت و با تکیه بر آن، توده ها را سرکوب کند و حمله خود را سازمان یافته پیش ببرد. بهمین جهت ابتدا حملات خود را بصورت پراکنده و از طریق نیروهای فشار، که دولت رسمی نیز با ظاهری معصومانه عجز خود را در مقابل آنها اعلام میداشت، آغاز نمود. آنچه میماند، تسداریک برای یک حمله سازمان یافته بود و این سه شرایطی احتیاج داشت، ولی در هر حالت، حمله رژیم به جنبش ما، امری بدیهی بود. برای زمان حمله رژیم، دو حالت کلی قابل ترسیم بود:

حالت اول آن بود که جنبش کمونیستی در رشد روزافزون خویش قابلیت خود را در تاء شیر گذاری هر چه بیشتر بر حرکت جامعه نشان میداد، در اینجا رژیم ناگزیر برای مصون ماندن از خطر نابودی، تن به نبردی میداد که شاید در آن شرایط دلخواه او هم نبود و از نتیجه قطعی آن نیز اطلاعی نداشت.

این واکنش در ذات مبارزه طبقاتی است . هیچ طبقه حاکمی حاضر نیست حاکمیت خود را با سانی از دست دهد و تمام تلاش خود را برای حفظ آن مصروف خواهد کرد . حتی اگر خود بفهمد آن تلاش ، تلاشی مذبحانه است .

حالت دیگر این بود که رژیم بتوانند پایگاههای توده‌ای جنبش کمونیستی را سست کند ، آنطور که حمله و یورش به خود سازمانها و گروهها باعث تضعیف توهمات و آرزوهای توده نسبت به رژیم کنونی نگردد . خلاصه اینکه این حمله موجب تضعیف موقعیت رژیم نشود .

رژیم از همان ابتدا با در دست گرفتن وسائل مهم ارتباط جمعی ، مانند رادیو و تلویزیون و با آن نامگذاری کذائی ، صدا و سیما ، جمهوری اسلامی ایران ، تمام مساعی خود را در این جهت بکار انداخت . و بموازات این کوششها ، از طریق گروههای فشار ، که توسط افراد معلوم الحال رهبری میشدند (ومیشوند) ، و ایجاد یک ارتباط تنگاتنگ بین وسائل ارتباط جمعی و این گروهها موج تبلیغات ضد کمونیستی را براه انداخت . دولت و یا مقامات مسئول دیگر ، عملاً تمام وسائل و امکانات لازم را برای اجرای این امر در اختیار این گروهها قرار میدادند و رژیم قدم بقدم ، منطبق با تصویری که از وضعیت خود داشت ، تهاجم را آغاز کرد . برخورد منفی

سازمانها و گروههای کمونیستی و چپ، بخصوص آنهائی که میتوانند نقشی ایفا کنند، هرچه بیشتر اورا جسورتر و گستاخ تر نمود. اگر بخاطر بیاوریم که قبل از هر تهاجم به بهانه‌ای یک راهپیمائی برپا میشد، روش رژیم کنونی را در ارزیابی وضع خود بهتر میفهمیم. آنها درحقیقت با برپائی هر راهپیمائی، ابتدا زمینه را آماده مینمودند و قدرت خود را می‌سنجیدند و آنگاه برحسب و منطبق با آن یورش را آغاز میکردند.

سیاست فعلی رژیم درقبال جنبش کمونیستی کاملاً روشن است. او میگوید: من تاحدی، که که شمانیز باید آنرا بپذیرید، با حرف زدن کاری ندارم (و ادعا میکند "تمایز من با رژیم قبلی نیز در همینجاست")، ولی با پراتیک، با عمل، چرا؛ این دیگر "توطئه" است؛ تا وقتی با یکدیگر حرف میزنید، مبارزهٔ ایدئولوژیک میکنید، کنفرانس وحدت تشکیل میدهید، بدهید، فعلاً باکی نیست؛ اما اگر بخواهید توده‌ها را "تحریک" کنید و یا آنها را "فریب" دهید (....). یعنی ذهنشان را روشن کنید، واقعیات را برای آنها بگوئید، خلاصه وارد فعالیت مبارزاتی فعال شوید، آنطوریکه "اسلام عزیز" در خطر بیافتد (نمیگوید حاکمیت ما)، آنوقت بایسد حساب چماق و تفنگ مرا هم بکنید. و درست

برخلاف جنبش کمونیستی، با تمام مساعی خود به حرفهایش جا مه عمل میپوشاند. دقت کنید، همینکه مبارزهٔ خلق عرب کمی، آری فقط کمی پیش رفت، همینکه بوی تشکل بیشتر و سازمان‌یابی آنها به مشام رسید، آنوقت بیرحمانه سرکوب شدند. ولی مثلاً در رابطه با بلوچستان، هنوز میتوان سیاست پیشگیری را بکار برد. در نتیجه فعلاً میتوان به هشدار، تهدید و تحریب قناعت کرد.

عجیب نیست که رژیم کنونی تمام انرژی و نیروی خود را برای سرکوب جنبش خلق کرد بکار برد. دامنهٔ جنایات رژیم آنچنان وسیع و آشکار است که حتی عمامه‌های بلند سیاه و سفید دیگر نمیتوانند مانع نمود نیات شومی شوند که در پس آنها میگذرد و آستین بلند عبا نمیتواند دستهای خونبار آنها را بپوشاند. امروز بسیاری از مردم اینرا درک میکنند.

اما چرا این بسیج فاشیستی برای کردستان صورت گرفت؟ زیرا خلق کرد از نظر آگاهی و سوابق مبارزاتی در سطحی بالاتر از دیگر خلقهای ایران قرار دارد و در مقایسه با خلقهای دیگر متشکل تر و یکپارچه تر است و روز به روز نیروی خود را بیشتر سازمان میداد. ادامهٔ این روند آنها را به یک نیروی مادی بسیار قوی تبدیل میکرد که بیشک میتواند بر بسیاری از

از جریان‌های سیاسی ایران تاء شیر تعیین کننده بگذارد. پس لازم بود تا از بروز چنین "فاجعه ای" جلوگیری شود. این بود که تمام نیروها اعم از ارتش و پاسدار بطرف کردستان رهسپار شدند تا صفحه ننگین دیگری بر کتاب سیاه زندگی سیاسی کنونی بیافزایند.

دیکتاتوری یعنی اعمال قدرت طبقه یسا طبقات حاکمه از طریق ماشین دولتی بمنظور تحدید فعالیت‌های اجتماعی دیگر اقشار و طبقات جامعه. رژیم کنوتی آشکارا نشان داده است که در دامنه بسیار محدودی توان تحمل این فعالیتها را دارد؛ نشان داده است که در مقابل شکل طبقات انقلابی و محتوای انقلابی عملکرد آن، بسیار حساس است و بهمین جهت با تمام امکانات خود، هرگونه حرکت انقلابی را بطرق مختلف سد میکنند. کوشش میکند با چوب تکفیر و با استناد به اسلام، تمام مخالفین خود را، حتی مخالفین "مسلمان" خویش را، تحت عناوین منافق، منحرف و شرقی و غربی، سرکوب سازد.

حقیقت امر اینست که این گرایش، گرایش اصلی را تشکیل میدهد، زیرا رژیم در همین مدت به تجربه هم دریافته است که قدرت حل مسائل را ندارد و حتی دیگر ابائی ندارد که در نزد توده‌ها نیز آشکارا ندا دردهد که رهائی از بند امپریالیسم ممکن نیست.

رژیم کوشش میکند با بوق و کرنا ایسـن مشکلات اقتصادی را میراث رژیم "طاغوتی" جلوه دهد. بیشک این حقیقتی است. اما یک حکومت با اصطلاح "انقلابی" برای همین بر روی کار میآید که این میراث را دگرگون کند؛ برای همین بر روی کار میآید که این مشکلات را حل کند. بنا بر این داد و فریاد ندارد. ولی قضیه باینجا خاتمه نمیآید. واقعیت اینست که مشکلات اقتصادی کنونی ما، مشکلاتی است که بیخاطر رابطه با امپریالیسم بوجود آمده و ادامه دارد. تا وقتی کشور ما در این مدار قرار دارد، این مشکلات نیز وجود خواهند داشت. اما رژیم کنونی انکار میل دارد، هم در این روابط باقی بماند و هم مشکلات را حل کند. چنین امری امکانپذیر نیست. برخی از تئوریسین های رژیم نیز این حقیقت را میفهمند و حتی گاه آشکارا بـه آن اذعان کرده اند.

برای حل این مشکلات، تکیه بر نیروی توده ای لازم است و این چیزی است که رژیم نمیتواند عواقب آنرا بپذیرد. زیرا هرگونه تکیه بر توده و شکل توده، گره طناب دار را برگردان او محکمتر خواهد کرد.

باری، تا وقتی "این مشکلات" اقتصادی است و تا وقتی رژیم کنونی بر سرکار، زمینـه برای حاد شدن هرچه بیشتر مبارزه طبقاتی

مهیاست .

توده‌ها از روند یک مبارزهٔ سراسر خونین بیرون آمده‌اند و مقایسه وضعیت حال با وضعیت گذشته، هرچه بیشتر همسانی حاکمیت‌کنونی را با حاکمیت‌گذشته برای آنها تداعی میکنند. لذا لزوم مبارزهٔ مجدد را کم‌کم برایشان بصورت جدی مطرح میکند. بهمین جهت، رژیم خواهد کوشید تا با تبلیغات (که خصائص اصلی آن کاملاً با تبلیغات رژیم گذشته همسان است) ذهن توده‌ها را از مسیر اصلی منحرف گرداند. و آشکار است که هر ارگان و وسیله‌ای که بتواند به امر روشنگری توده‌ها کمک کند، برای او زیابار میباشد و هر ارگانی که بخواهد توده‌ها را در این مبارزه متشکل سازد، بعنوان یک عامل خطرناک و یا وابسته به شرق و غرب (براستی بین این مزخرفات و یاوه گوئیهای شاه جلاد تفاوتی می‌بینید؟) که میخواهد "اسلام عزیز" را نابود کند، مورد حمله و یورش قرار خواهد گرفت. بازسازی ارگانهای ساواک در کارخانه‌ها، محلات و غیره، نمونهٔ بارزی از کوششهای آنها در این جهت است.

براساس آنچه گفته شد، جهت‌گیری عملی رژیم کنونی، بطرف اعمال دیکتاتوری هرچه بیشتر و هرچه خشونت‌بارتر است. مجلس "خبرگان" از هم اکنون لفافه‌های قانونی آنرا میسازد.

بهمین جهت اساس کار تشکیلاتی نیروهائی
مارکسیست - لنینیست باید هرروی مخفی کاری
بنا گردد. اینرا میبایست از خیلی پیش اجرا
کرد و درک آن نیز چندان مشکل نبود. ولسی
سازمانها و گروههای ما آنقدر ذوق زده شدند
که تمام نیروهای خود را به میدانهای علمی
کشاندند و بدینترتیب فرصت خوبی را برای
شناسائی یاران خود به دشمن دادند و اکنون
از اینجهت با مشکلات فراوانی برای حفظ آنها
روبرو هستند.

دشمن اینبار میتواند با استفاده از بعضی
امکانات، صدمه خطرناکتر از ساواک باشد.
او میتواند یک شبکه جاسوسی وسیع ایجاد کند.
خیلی راحت تر و سریعتر میتواند عناصر مبارز
انقلابی مارکسیست - لنینیست را شناسائی کند و
آنها را از صحنه عمل بیرون بکشد. امکاناتی که
در اختیار اوست، امکانات مبارزین انقلابی را
محدود میکند. از این نظر انقلابیون با هشیاری
و کوشش فراوان باید از یکطرف در حفظ خود
بکوشند و از سوی دیگر فعالیتهای مبارزاتی
خود را تعطیل نکنند و در اینراه مشکلات عدیده‌ای
وجود دارد که باید با آن برخورد کرد و با تحمل
تمام مشعشات، در صدد حل آن برآمد.

برخی زمینه‌های کار علمی را که هنوز
باقیمانده است، نباید همچون زمینه‌های ثابت

و پایدار پنداشت و در ضمن کار علنی نبایند مانع فعالیت انقلابی گردد. همانطور که اشاره شد، برخی از سازمانها و گروهها برای ——— عقیده‌اند که برای حفظ آنچه مانده است، دست از پا خطا نکنند. ما گفتیم که از دیدگاه مارکسیستی — لنینیستی این تز چقدر مسخره و انحرافی است.

باید توجه داشته باشیم که از نظر عملی امحاء این حوزه‌ها به اشکالی که اکنون وجود دارند فقط به ما مربوط نمیشوند، بلکه نتیجه مبارزه است که این امر را تعیین میکنند و نه نتیجه سازش بی پشتوانه. از هم اکنون میتوان گفت، از آنجا که جنبش کمونیستی "فعلا" فاقد یک نیروی مادی سازمان یافته است، باید از دل بستن بیهوده در این زمینه‌ها اجتناب ورزید. تا وقتی وجود دارند، باید از آنها استفاده کرد، ولی از هم اکنون باید اشکال اصلی فعالیت خود را در رابطه با نیروی خودمان تنظیم کنیم؛ باید بگونه‌ای حرکت کرد که یورش ارتجاع نتواند ضربات مهلکی وارد آورد. ارتجاع با تمام هم خود کوشش خواهد نمود تا مواضع خود را آنقدر تقویت کند که بتواند همیمن زمینهای محدود فعلی را نیز نابود سازد. همانطور که قبلا" بآن اشاره شد، بایند مضمون فعالیتهای ذهنی را از واقعیات عملی

مبارزه طبقاتی و حرکت جامعه خود اخذ کنیم .
برقرار کردن رابطه گسترده با توده ها ، در جریان
مسائل مبارزاتی آنها بودن و راه‌های عملی
برای آنها ارائه دادن ، از وظایف خطیری است که
باید بدان پرداخته شود .

در اینجا ذکر نکاتی چند در معنی تماس
با توده ها لازم است . بنظر می‌رسد که برای
بسیاری از عناصر مارکسیست - لنینیست ، تماس
با توده ها بمعنی زندگی ساده و منفعل در میان
آنهاست . با کارگران آبگوشت خوردن ، خود را
بشکل آنها آراستن و از این قبیل کارها ، بمعنی
تماس با توده ها - آنطور که برای مارکسیسم -
لنینیسم مطرح است - نیست . وقتی از تماس با
توده ها سخن می‌گوئیم ، درحقیقت از رابطه
خود بخودی و آگاهی سخن می‌گوئیم . تماس داشتن
با توده ها بدین معنی است که بتوانیم بر روی
شعور و پراتیک مبارزاتی آنها اثر بگذاریم .
از اینرو تماس با توده ها از نظر ما ، یک تماس
منفعل نیست که تنها هدف آن ، امر شناخت
باشد ، بلکه مقصود اصلی از چنین تماسی ، نفوذ
کردن در عمل مبارزاتی آنها ، صیقل دادن آن و
پیشبرد هرچه سریعتر این مبارزه است .

باید اساساً " رابطه خود را با عناصر فعالی
که در پروسه مبارزه توده ای شرکت دارند گسترش
داد و از این طریق ، هم یاد گرفت و هم یاد داد .

باید همواره در این فکر بود که: چگونه میتوان مبارزه را گسترش داد؛ چگونه میتوان نتایج مثبت آنرا حفظ کرد؛ چگونه میتوان آنرا به پله‌های عالیتر تکامل رساند. در این پروسه است که از یک سو میتوانیم تفکر مارکسیستی - لنینیستی را هرچه بیشتر در خود تقویت کنیم و از طرف دیگر، رشد دینامیک خود را هرچه بیشتر تضمین نمائیم. بیاد داشته باشیم که گسترش و رشد جنبش کمونیستی بهیچوجه مشروط به ادا مه‌ء وضع موجود نیست، اتفاقاً " مشروط به نفی وضع موجود از طریق پراتیک فعال مبارزاتی توده‌ها و سازمانهای پیشرو آنست. دشمن با سازمان - یابی ما مخالف است، درست باین دلیل که کار سازمانی، کارآئیهای دارد که برای او خطر ایجاد میکند. ما باید بکوشیم، در هر سطحی که کار میکنیم، با سازمان یافتگی نسبی کار خود را آغاز کنیم و در امر سازماندهی این چند نکته مهم را باید بیاد داشته باشیم:

اول از همه باید بیاد داشت که هنــــــــــــر سازماندهی در چگونگی ترکیب کردن عناصر برای انجام یک وظیفه و هدف مشخص است. پس باید ابتدا وظایف را مشخص کرد، قابلیت‌های افراد را ارزیابی کرد، حوزه‌های فعالیت را تعیین نمود، آنگاه عناصر را طوری کنار هم قرارداد که به بهترین وجه ممکن بتوانند آن وظایف را

انجام دهند. بین هسته‌های مختلف باید رابطه منظمی برقرار نمود و تقسیم کار را بنحوی پیاده کرد که مجموع این هسته‌ها در جهت انجام اهداف واحدی پیش روند.

از کم تجربگی و اشتباه نهراسید. اگر جهت درستی داشته باشید، در جریان حرکت آزمودگی پیدا میکنید. تجربیات شما غنی تر و از دامنه اشتباهات شما کاسته میشود. بایید جسورانه کار کرد و خطر برخی از اشتباهات را پذیرفت.

رفقا!

مبارزه طبقاتی مشکلات فراوانی دارد. باید خیلی صریح و روشن این واقعیت را گفت و پذیرفت. مشکلات عملی، فشارهای روانی، خسارات مادی، کار توان فرسا، همه و همه در سراسر این مبارزه وجود دارند و تا فرجام کار نیز وجود خواهند داشت. این راهی صعب و دشوار، پر سنگلاخ و ناهموار است. تنها با عزمی راسخ، با نیروی ایمان، کوشش فراوان و اعتقاد به آینده تابناک پرولتاریاست که میتوان بر همه این مشکلات فائق آمد و به فتح قله‌های پیروزی نائل گشت.

در اهتزاز باد پرچم سرخ
جنبش نوین کمونیستی ایران

مرگ بر اپورتونیسیم

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران مهرماه ۱۳۵۸

www.iran-archive.com

توضیحات

- (۱) در این زمینه کوششهای ارزنده بعمل آمد. از جمله رفقا مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان در این زمینه ایده‌های باارزشی ارائه دادند، ولی متأسفانه، بعللی که شرح آن در اینجا نمی‌گنجد، فرصت آن پیدانشد تا این ایده‌ها در معرض برخورد جنبش کمونیستی قرار گیرد و در نتیجه، هیچگاه اشاعه وسیع نیافتند.
- (۲) بهتر است در همینجا نکته‌ای را روشن کنیم. وقتی می‌گوئیم این گروه‌ها بنیادهای یکسانی دارند، باین معنی نیست که ما خود این بنیادها را تاءید می‌کنیم. ما اعتقاد داریم، در تحلیل نهائی، از نظر عملی اکثریت گروه‌ها و سازمان‌ها از دیدگاه حزب توده حرکت می‌کنند. اینکه هنوز ایده‌هایشان انسجام و سیستم لازم را ندارد مسئله‌ای نیست، اینرا زمان حل خواهد کرد و همراه با پیشرفت جنبش و قطب‌بندی هرچه صریح‌تر نیروها، واقعیات پنهان امروزی هرچه بیشتر رخ خواهند نمود.
- (۳) میتوان گفت عدم برخورد جدی با

مسائل مطروحه ، از خصوصیات بارز اکثر گروهها و سازمانهای درون جنبش کمونیستی است .
 (۴) البته تازگیها از نظر بسیاری از این جریانات ، رفیق ماؤ هم جزو رهبران بزرگ بحساب نمیآید .

(۵) ما نظرات خود را در این مورد در جزوه‌ای بنام " چرا شرکت در مجلس فرمایشی " خبرگان " فریب توده‌هاست ؟ " تشریح نموده‌ایم .

بیان

بها : ۴۰ ریال

www.iran-archival.com

از انتشارات: چریکهای فدائی خلق ایران